



تصاویر مربوط به ارتکاب جرائم آنان را در اختیار دارد به همراه خواهد داشت و همین هوشیاری موجب جابه جایی متهمان به مخفیگاه های مختلف و به تعویق افتادن زمان دستگیری شان می شود. انتشار تصاویر افراد و صحنه های جرم شاید در برخی موارد مانند پرونده های فقدان به ویژه کودکان و افراد دچار اختلال حواس یا محکومان متواری (با دستور مقام قضایی) موثر و نتیجه بخش باشد، اما در سایر موارد ایجاد التهاب در

جامعه و القای حس ناامنی بین افراد شده و موجب هوشیاری مجرمان و پیچیده تر شدن ابعاد پرونده های مطروحه می شود. با توجه به این موضوع انتظار داریم ساکنان پایتخت به عنوان شهروندانی مسئول در صورت مواجهه با انواع جرائم و آسیب های اجتماعی به جای باز نشر تصاویر این اتفاقات در فضای مجازی تصاویر ضبط شده توسط خود یا دوربین های مدار بسته را در اختیار پلیس قرار دهند. این موضوع به تصاویر ضبط شده خلاصه نشده و ساکنان پایتخت می توانند علاوه بر تصاویر صحنه های وقوع جرم، اخبار و اطلاعات جرائم و آسیب های مرتبط با پلیس آگاهی را به صورت تلفنی و از طریق شماره های ۰۲۱۵۱۰۵۵۳۰۰ و ۰۲۱۵۱۰۵۵۳۰۷ در اختیار همکاران من قرار دهند و اطمینان داشته باشند ضمن رعایت اصل رازداری اخبار اعلامی توسط آنان به خوبی بررسی و پیگیری خواهد شد.

رگبار مرگ به خاطر

قتل برادر

این هفته خاطره یکی از کارآگاهان پلیس آگاهی را مرور کردیم که آن سه برادر به دلیل تصویری اشتباه و در اقدامی خودسر، جوانی را به رگبار بسته و او را کشتند



۱۸ سال قبل افسر قتل یکی از شهرهای کوچک بودم. معمولاً چشم در چشم شدن، مسائل اخلاقی و اختلاف بر سر زمین کشاورزی دلیل قتل ها بود و همین موضوع باعث می شد خیلی زود قتل کشف شود. تابستان آن سال دمای شهر با دیگ آب جوش برابری می کرد. دوست داشتم چله تابستان تمام شود تا شاید بتوان بهتر نفس کشید. اوایل مرداد و پس از یک روز گرم به خانه رسیدم و با همسرم شام خوردم. زیر باد خنک کولر مشغول تماشای فیلم بودم و از خنکی هوا لذت می بردم. عقربه ساعت ۱۱ شب را نشان می داد که تلفن ویژه قتل زنگ خورد. رئیس اداره پشت خط بود که تعجب کردم، از یک قتل هولناک خبر داد و گفت خودش هم به صحنه جنایت می آید. آدرس را داد و تلفن را قطع کرد. محل جنایت دویکومتری خانه خودم بود به همسرم گفتم می روم و زود برمی گردم. در راه فکر می کردم که چه شده که خود رئیس اداره هم آن وقت شب به صحنه می آید. غرق این افکار بودم که رسیدم، دیدم در تاریکی شب حدود ۲۰۰ نفر در محل قتل جمع شده بودند. با فریاد زدن من پلیس هستم به سختی از لابه لای جمعیت خودم را به صحنه جنایت رساندم و محل قتل یک خیابان با عرض شش متر و جسد کنار یک خودرو پرشیا بود که آثار گلوله روی بدنه دیده می شد.

جناب سرهنگ آمد و پس از احوال پرسی گفت مراقب باش؛ چراکه ممکن است همین جا نزاع دسته جمعی رخ دهد. مقتول مردی ۳۵ ساله بود که خودرو پژو پارسش را به گلوله بسته بودند. روی جسد را با پارچه اورژانسی پوشانده بودند. وقتی پارچه را کنار زدم با جسد مردی روبه رو شدم که حداقل جای هفت گلوله روی بدنش مشخص بود. تا خودرو را بررسی کنم مأموران کمکی رسیدند و محل جنایت را خلوت کردند. پزشک قانونی جسد را معاینه و اعلام کرد جای ۹ گلوله روی بدن مشخص و احتمالاً گلوله های اصابت کرده به سر و قلب باعث مرگ مرد جوان شده است. با بررسی اولیه صحنه، بازپرس جنایی دستور انتقال جسد را صادر کرد. با انتقال جسد از صحنه، زنی شیون کنان نام میلاد را فریاد می زد. از افسر کلاتری در مورد او پرسیدم که گفت خواهر مقتول است. سراغش رفتم، در شوک بود و فقط فریاد می زد. از او خواستم توضیح دهد چه اتفاقی افتاده است. او بعد از دقایقی شروع به حرف زدن کرد و گفت: «قرار بود برادرم به دنبال بیايد و به سفر برويم. تماس گرفت که نزدیک است برای همین چمدان ها را پشت در آوردم که یک دفعه صدای تیراندازی

شنیدم. سراسیمه به خیابان دویدم و دیدم میلاد غرق در خون است و سرکوپه رضا، دوستش سوار یک موتور شد و فرار کرد. بالای سر برادرم رفتم که گفت رضا و پسران هاشم به او تیراندازی کرده اند و بعد جان سپرد.» با تحقیق اولیه متوجه شدم جنایت احتمالات تسویه حساب یا انتقام گیری بوده است. بررسی صحنه جنایت که تمام شد یادم افتاد به همسرم گفتم زود می آیم. به ساعت نگاه کردم، ۴ صبح بود. به خانه رفتم و دیدم همسرم همچنان بیدار است. موضوع را به او گفتم و خوابیدم. صبح ساعت ۸ به اداره رفتم و رئیس احضارم کرد و گفت هرچه سریع تر پرونده را حل کنید. ممکن است اگر قاتلان دستگیر نشوند بازهم قتل رخ دهد. سریع تحقیقات را برای یافتن رضا و پسران هاشم آغاز کردم اما اثری از آنها در شهر نبود. از دوستان مقتول تحقیق کردم که گفتند سر یک قتل که چند سال قبل رخ داده اختلاف داشتند و موضوع به ازدواج بین خانواده مقتول و یکی از پسران هاشم برمی گردد. بالاخره بعد از یک هفته رضا را در اطراف تهران شناسایی و دستگیر کردیم. دو روز بعد هم پسران هاشم را در یک روستا در ۳۰۰ کیلومتری شهر شناسایی و شبانه هر سه نفر را دستگیر کردیم. اول از رضا تحقیقات را شروع کردم که منکر جنایت شد و گفت: میلاد دوست من بود چرا باید او را می کشتیم. من با او اختلافی نداشتم و خواهرش دروغ می گوید. من آنجا نبودم. اتهام قتل را قبول ندارم. چرا من باید دوست خودم را این گونه وحشیانه به رگبار ببندم. تحقیقات از پسران هاشم را شروع کردم. پسر بزرگ او که مردی ۴۰ ساله بود اتهام قتل را رد کرد و گفت قبول دارم ما اختلاف داشتیم. زمان حادثه من به خاطر شرکت در یک نزاع مسلحانه در زندان به سر می بردم که با گرفتن مرخصی بیرون آمده بودم. من هیچ اختلافی با مقتول نداشتم حتی در رابطه با قتل برادرم نیز شکایتی از او طرح نکردم. خواهر مقتول مدتی نامزد برادرم بود که نامزدی آنها به هم خورد به همین دلیل آنها با ما اختلاف داشتند، بعد هم برادرم کشته شد. ما مرتکب قتل نشدیم. از او پرسیدم چرا فرار کردید که گفت: من «گاوپیشونی سفید» هستم و به خاطر قتل برادرم می دانستم انگ قاتل به ما می زنند. برای همین به روستا رفتم که کسی نتواند قتل را گردن ما بیندازد. ما با مقتول کاری نداشتم. از برادر دیگر بازجویی را شروع کردم که او هم منکر قتل شد. پسر ۳۰ ساله در بازجویی ادعا کرد: من و مقتول بچه محل بودیم. دو ماه قبل از کشتن برادرم هنگامی که برای تفریح به باغی رفته بودم از

سوی افراد ناشناس به رگبار بسته شدیم. به برادرم ۱۲ گلوله اصابت کرد و جان سپرد. ما از اداره آگاهی درخواست کردیم یکی از شاهدان ماجرا را احضار کند که شاهد قبل از احضار شدن به دلیل این که سیانور در مشروب الکلی او ریخته بودند، کشته شد. همان شب یکی از بستگان ما به طور مرموزی ناپدید شد. تاکنون از سرنوشت او خبری نیست اما خودرو سوخته او در شهریار کشف شد. ما همچنان پیگیر ماجرای قتل برادرم هستیم اما تاکنون به نتیجه نرسیده است. من و برادرانم هیچ اختلافی با مقتول نداشته ایم که بخواهیم او را به قتل برسانیم. برادر سوم هم همین ادعاها را مطرح کرد و منکر قتل شد. پرونده پیچیده شده بود و هر چهار متهم منکر قتل بودند و هرچه بازجویی می کردیم، همان حرف ها را تکرار می کردند. سه نفر دیگر را هم دستگیر کردیم. آنها هم از دوستان مقتول بودند و منکر قتل شدند. روزها می گذشت و کلاف قتل میلاد سردرگم تر می شد. با بازپرس جنایی صحبت کردم که گفت متهمان تا تکمیل تحقیقات در بازداشت باشند. بعد از دو ماه بازجویی سرانجام رضا لب به اعتراف گشود و مدعی شد پسران هاشم و من قاتل هستیم. رضا ادعا کرد، برادران هاشم سر ازدواج ناموفق برادرشان با خواهر میلاد و مرگ او، میلاد را مقصر می دانستند و برای همین درخواست کردند در قتل او کمکشان کنیم. من هم از میلاد در رفاقت دل پری داشتم به همین خاطر قبول کردم همکاری کنم. آن شب کمین کردیم و وقتی وارد کوچه شد او را به رگبار بستیم و فرار کردیم. دیگر طاقت بازداشت ندارم و می خواهم تکلیفم مشخص شود. بالاخره معمای جنایت رگباری حل شد. موضوع را با بازپرس مطرح کردم و گفتم فقط یک متهم اعتراف کرده و پسران هاشم اعتراف نمی کنند. گفت پرونده را تکمیل و برابم ارسال کن. با اعترافات دوست مقتول پرونده را تکمیل و برای بازپرس فرستادم. بررسی های آن زمان نشان می داد میلاد در قتل برادر متهمان هیچ نقشی نداشته اما تصور اشتباه برادران مقتول باعث ارتکاب این جنایت شد.

خاطره جنایی

تشر

ویژنامه حوادث | روزنامه جام جم | ۳

چهارشنبه ۱۸ مهر ۱۴۰۳ | شماره ۱۰۷۸